

سرمقاله

هنر در نکوهش قدرت

احسان مهدوی

عضو انجمن طراحان گرافیک ایران و مدرس دانشگاه



هنر، بیش از آن چه به نظر می‌رسد، زبان گویا و بُرنده‌ای دارد. در طول تاریخ هنر، هنرمندان در مواجهه با جریان‌های اجتماعی و سیاسی به سه‌گونه عمل کرده‌اند؛ گاه به مدح و ثنای جریان‌های قدرت پرداخته‌اند، گاه بی‌تفاوتی گذر کرده‌اند و از اساس ورود هنر را به جریان‌های اجتماعی سخیف پنداشته‌اند و گاهی نیز از هنر به عنوان ابزاری برای نقد اجتماعی و ایستادگی در برابر جو حاکم استفاده کرده‌اند.

از میان هنرهای هفت‌گانه، هرچه آن هنر خصلت صحنه‌ای‌تری داشته باشد، به دلیل رویارویی مستقیم با مردم، توانایی تأثیرگذاری بیش‌تری دارد؛ هم‌چون تئاتر و موسیقی. به همین دلیل است که ترانه و موسیقی، فداییان زیادی در راه آزادی داده است، که از آن جمله می‌توان به «ویکتور خارا»ی (Victor Jara) شیلیایی و «مشتاق» ایرانی اشاره نمود. اما در این مجال کوتاه، به جریان اعتراضی در هنرهای تجسمی می‌پردازیم. هنرهای تجسمی در گونه‌های مختلف، تأثیرات متفاوتی به همراه داشته است.

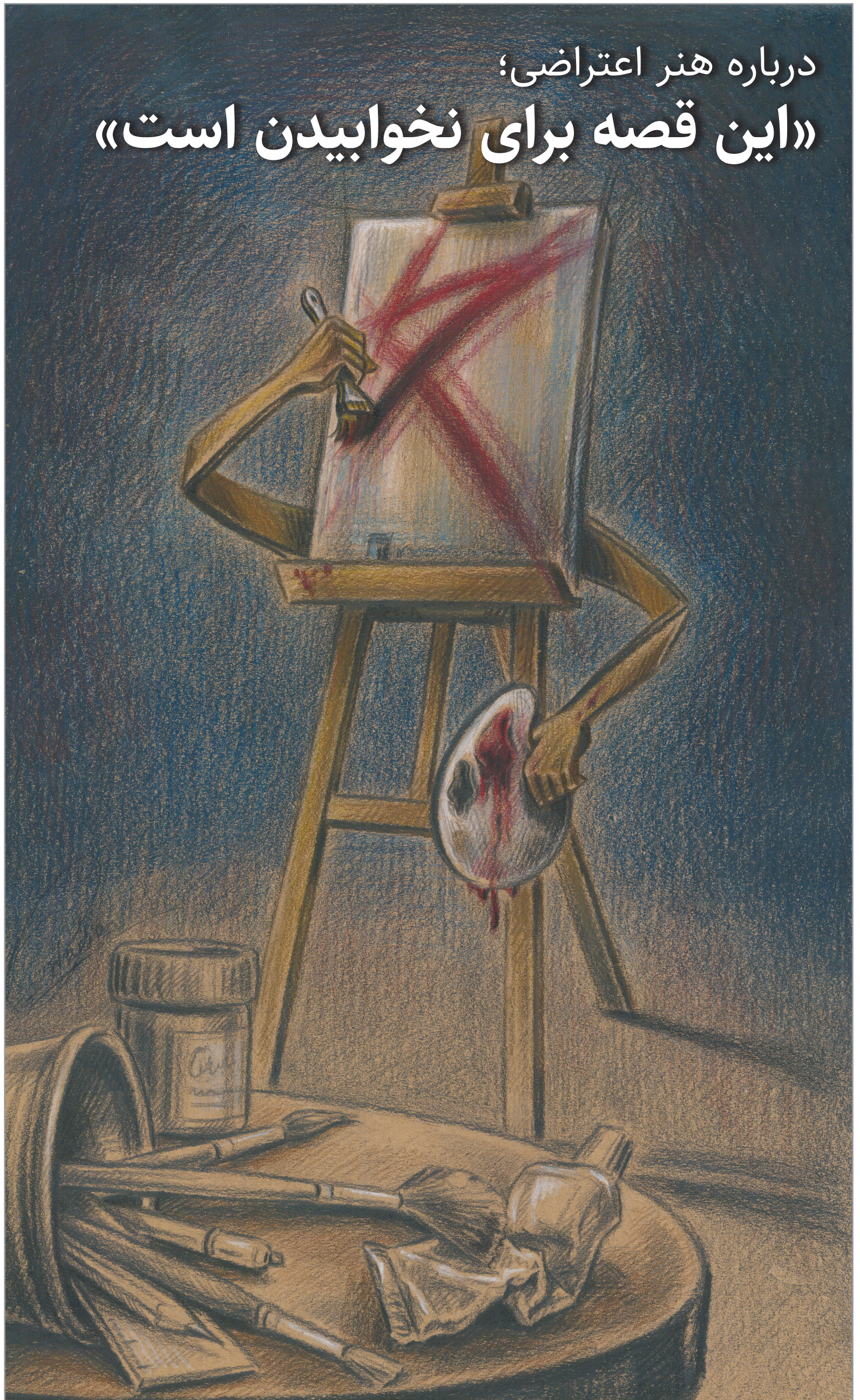
در شکلی جداافتاده از اجتماع، عمدتاً هنرمندانی که هنر را توانایی در فرم و ارتقای خیال و ذهن می‌دانند، «نقاشی» را برای بیان خود انتخاب کرده‌اند. چنان که مکاتبی هم‌چون «اکسپرسیونیسم انتزاعی» (Abstract Expressionism) شعاری داشته‌اند با عنوان: «فقط و فقط نقاشی». آن‌ها خود را موظف به خلق فرم‌های نو و مجرد از تصاویر جهان هستی می‌دانستند. البته بسیاری دیگر از مکاتب نیز، از زاویه‌ی نگاه خود، تنها به بازنمایی هستی پرداخته‌اند، یا مکتبی مثل «سورئالیسم» (Surrealism) که دغدغه‌اش، به تصویر کشیدن خواب و رویا بوده است.

از حدود دهه‌ی هفتاد که «پاپ آرت» (Pop Art) و در ادامه، «هنرهای جدید» (New Art) پا به عرصه تجسمی گذاشت، با نقد هنرمندان پیش از خود، سعی در انعکاس عمل‌کرد جامعه کردند. در میان هنرمندان هنرهای جدید «مونا حاتوم» (Mona Hatoum)، «شیرین نشاط» (Shirin Neshat) و «مارینا آپراموویچ» (Marina Abramovic)، سه‌تن از زنانی هستند که در هنر خود پیوسته سعی دارند تأثیرات ناشی از جنگ‌ها، نابرابری‌های جنسی و معضلات اجتماعی را به تصویر بکشند؛ اما در جریان هنرهای جدید، شاید بتوان گفت هیچ هنرمندی هم‌چون «آی وی وی» (Ai Weiwei) نتوانسته یکتا به نقد شرایط کنونی حاکمان بپردازد. آی وی وی با ایده‌های شگفت‌انگیز و خلاق، جهان را معطوف به سیاست‌های انحصارطلبانه‌ی چین و دیگر کشورهای دنیا کرده است. او به‌خاطر آثارش، مدتی را در زندان به سر برد. «بنکسی» (Banksy) نیز، مشهورترین هنرمند نقاب‌داری‌ست که «گرافیتی» را به‌عنوان بهترین روش برای بیان اعتراضات خود انتخاب کرده است.

به عقب‌تر برمی‌گردم، در فاصله‌ی حدود یک قرن، دو جنگ در اسپانیا، توسط دو هنرمند بزرگ به تصویر کشیده شد. «پیکاسو»ی (Pablo Picasso) بزرگ با اثر «گرنیکا» (Guernica) و «فرانسیسکو گویا» (Francisco Goya) با اثر «سوم ماه مه». شاید بتوان گفت که از پس آن همه اتفاق، تنها همین دو اثر در جهان جاودانه شد. جالب این‌جاست، پیکاسویی که عمدتاً بدون توجه به شرایط اجتماعی، پیوسته دنیای نقاشانه‌ی خود را جست‌وجو می‌کرد، این‌بار نتوانست از جنگی که در کشور مادری‌اش رخ داده بود، بی‌تفاوت بگذرد.

گاهی برخی از نقاشان، بسیار زیرکانه نقد خود را به

درباره هنر اعتراضی؛ «این قصه برای نخوابیدن است»

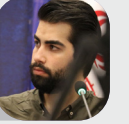




یک عضو کمیسیون امور داخلی کشور و شوراهای در مجلس با تأکید بر این‌که «انقلاب اسلامی محصول اجتماعات مردمی است» گفت: اگر به مردم اعتنا نکرده و مطالبات آن‌ها را نادیده بگیریم نتیجه این خواهد شد که غرب مردم ما را در دست خود بگیرد و ما تنها تکیه‌گاه استحکام قدرت جمهوری اسلامی را از دست خواهیم داد. احمد علی‌رضاییگی با اشاره به ضرورت فراهم کردن بستر قانونی مناسب برای شنیده شدن صدای اعتراضات مردم، بیان کرد: قانون اساسی ما یک قانون مترقی و پیشرفته است. اصل ۲۷ قانون اساسی اجتماعات را آزاد تلقی کرده مگر این‌که مغل اسلام و یا مسلحانه باشد. در غیر این صورت ما هیچ گونه محدودیتی برای شکل‌گیری اجتماعات نمی‌توانیم قائل شویم. متأسفانه نوع نگرش ما نسبت به این بند از قانون اساسی در مقاطع مختلف دارای اشکال بوده و ایراد اساسی نیز به مجلس وارد است. ادامه خبر را می‌توانید از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده بخوانید.

محمدسجاد کاشانی

کارشناسی علوم سیاسی ۹۸



۱۹۴۵ برای ملت‌ها رقم پر تکراری است که با سر رسیدن آن، مفاهیم و وقایع تازه‌ای در جهان زاده شد؛ ۱۹۴۵ یا پایان جنگ جهانی دوم، چهره‌ی تازه‌ای به جامعه‌ی جهانی بخشید تا با عینکی نو به آن‌چه پیش روی آن ایستاده است، نگاه کند. ایالات متحده آمریکا، که می‌دانیم پایان‌دهنده این جنگ بود و به علت دوری از مناطق جنگی به نسبت کشورهای درگیر چندان آسیب ندیده بود، مطالعات جدیدی را بر جهان پس‌اجران شکل داد تا در رشته‌های مختلف علمی و سیاسی، مفاهیم کاربردی در جهت اندیشه‌ی غرب پرورش دهد. امنیت ملی یکی از مفاهیمی است که بنا بر مختصات توضیح‌داده‌شده‌ی ذکر شده، پس از سال ۱۹۴۵ توسط ایالات متحده مطرح شد و آمریکا نخستین داعیه‌دار آن در سطح جهانی بود.

به گفته آرنولد ولفرز، مفهوم‌شناس آمریکایی، امنیت ملی «نماد ابهام‌آمیزی است که اصلاً ممکن نیست دارای معنای دقیقی باشد». اما علوم انسانی آن را به‌کارگیری قوای اقتصادی، نظامی و سیاسی به کمک دستگاه دیپلماسی، در جهت حفظ بقای دولت ملی معنا کرده است. در دهه‌ی اخیر، اغلب کشورها در تعریف این مفهوم در عمل دچار اختلافات نظر با یک‌دیگر شده‌اند. برخی عبارت «تهدید امنیت ملی» را زمانی به کار می‌بردند که دولت، یا دستگاه حکمرانی دچار تهدید شده بود و برخی نیز زمانی به کار می‌بردند که ملت دچار تهدید می‌شد.

حق با کدام است؟ یا به بیانی دیگر، آیا امنیت ملی، همان امنیت حکومت است؟ با سیر در آرای صاحب‌نظران این مفهوم، باید بگوییم که امنیت ملی دایره گسترده‌ای است که در بخشی از آن امنیت حکومت قرار گرفته است. این‌که این مفاهیم با یک‌دیگر هم‌خوانی داشته باشد و دایره فعالیت‌شان با یک‌دیگر مشترک شود نیز به نوع ملت‌ها بستگی دارد.

ملل در انواع مختلفی تقسیم‌بندی می‌شوند:

ملل یک‌پارچه، به ملتی می‌گویند که از منظر نژاد،

تئوری خانه امن

بررسی مفهوم امنیت ملی و اعتراضات ملی بنا بر شاخصه‌های جهانی؛

در نتیجه باید بگوییم ملتی از بیرون در امان دیده می‌شود که سطح نارضایتی آن‌ها ساختاری نباشد و به برخی مسائل قابل‌حل توسط مسئولین بسنده شود؛ چرا که میزان نارضایتی یک ملت از دستگاه‌های اجرایی کشورشان در اعتراضات نمایان می‌شود و هرچه سطح اعتراضات ساختاری‌تر و بحرانی‌تر باشد، در واقع نشان‌دهنده این است که بنیان‌های نظری یک ساختار در بین اعضا بیش‌تر متزلزل شده است. بیایید این روند را با سوالی واضح‌تر کنیم:

سوال این‌جاست که دقیقاً چگونه می‌توانیم بگوییم آیا کشوری دارای امنیت ملی است یا خیر؟

رابرت مندل معتقد است که امنیت ملی، فراهم آوردن آرامش روانی و مادی ملت توسط دولت و اصولاً جزء مسئولیت‌ها ی حکومت‌ها ی ملی‌ست، تا از تهدیدات مستقیم ناشی از خارج، نسبت به بقای نظام حکمرانی، نظام شهروندی و شیوه‌ی زندگی شهروندان خود ممانعت به عمل آورند. از دل چنین تعاریفی می‌توان شاخصه‌های قابل اندازه‌گیری و تعریفی را استخراج کرد که بتوان داعیه‌داران را بر

آن اساس سنجید.

نخستین شاخصه، توانایی دولت در حفظ حاکمیت است که در شرح آن باید بگوییم زمانی دولت می‌تواند حاکمیت را حفظ کند که حاکمیت شناسایی

زبان و گویش، فرهنگ و آداب‌ورسوم و تشکیل اجتماع مشترکی به نام کشور با یک‌دیگر کاملاً اشتراک داشته باشند. به عنوان مثال ژاپن چنین ملتی دارد. ملت چندپاره، متشکل از اقوام و زبان‌ها و گویش‌های مختلفی‌ست که تحت فرهنگ‌های متفاوت از یک‌دیگر زیر لوای یک پرچم ایستاده‌اند؛ هم‌چون پاکستان یا افغانستان که طی یک بی‌نظمی، جنگ یا بحران، مرزهای سیاسی و نظامی آن‌ها مشخص شده و در نهایت زیر یک پرچم قرار گرفت.

پس تاکنون متوجه شده‌ایم که «ملت» تنها یک کلمه نیست؛ بلکه قطرات به‌هم‌پیوسته‌ی خونی‌ست که در رگ‌های حکومت جاری می‌شوند و به نقل از سعدی:



«پایه و اساس حکومت‌اند». در واقع واژه‌ی امنیت از ابتدا تا انتها یک واژه‌ی دموکراتیک و مردمی‌ست که مطرح می‌شود تا جایگاه مهم مردم را به عنوان شهروندان مشخص کند.

در باب اعتراض آگاهی‌محور؛

حدود بی‌حدود

گفت‌وگو نباشد، لکن اگر کمی ریزبینانه‌تر نگاه کنیم بسیار واضح است که بنا به واقعیت انسانی، میدان عمل او علی‌مشخص را در بر می‌گیرد که آن‌ها نیز به نتایجی مشخص منتهی خواهند شد؛ حتی آنان که همه‌چیز را مشیت الهی می‌دانند، بهتر است به این نکته توجه داشته باشند که خداوند هم از زمان ایجاد تجربه‌ی مکتوب اقوام به این مهم در جای‌جای سرنوشت آن‌ها اشاره داشته است.

احتمال می‌دهیم اگر فردی بتواند نوعی از بلوغ را در خود پرورش دهد که گاهی توانایی انجام کاری را ندارد و این نیز به جامعه سرایت کند (عدم شکل‌گیری بن‌بست گفت‌وگوی جدید)، خشم کوری که نسبت به محدودکننده‌ی حقوق آن‌ها موجود است، جای خود را به بُعدی از خردورزی خواهد داد؛ به این معنی که خشم کور و تعصب‌مانانه در جهت صرفاً سرکوب و انتقام از عامل محدودیت‌دهنده به نوعی تعقل برای رسیدن به نتیجه‌ای مطلوب تبدیل خواهد شد. هرچه میزان خشم شدیدتر باشد، عواقب آن در نتیجه‌ای که در بلندمدت حاصل می‌شود، ناگوارتر خواهد بود؛ تجربه‌ای که بسیاری از اسطوره‌ها در اعتراض بی‌مهابا به وضع موجود خودشان و افراد پیرامونی‌شان به آن دچار شدند (سیزیف، پرومتهوس، دانائیدا و...). جالب‌تر آن‌که همگی در نهایت ناگزیر بودند به دلیل عمل‌شان، دور باطلی را تا ابد از یأس به انقلاب و از کشور خودمان لااقل ۱۵۰ سال است به آن دچاریم. گرچه انکار نمی‌کنیم که الگوهای ذهنی و تجربی لزوماً منطبق بر واقعیات عملی نخواهند شد.

در نهایت احتمالاً «طغیان می‌کنم، پس هستم» کامو گرچه یک ارزش است، اما «شک می‌کنم، پس هستم» دکارت/کانث هم به همان میزان می‌تواند ارزش باشد. شاید به نظر برخی، یک‌دیگر را نفی کنند یا بعضی دیگر آن‌ها را مکمل هم بدانند؛ به هرحال تبدیل وضعیت از یک ملت تجربه‌محور به جامعه‌ای آگاهی‌محور شاید بتواند راه خروجی از این بن‌بست را به روی ما بگشاید.

هستند و وابسته به زیست آدمیان، انسان هرگز یا، بیایید کمی احتیاط کنیم، به ندرت چیزی را برای به‌دست‌آوردن ذات آن انجام می‌دهد و مقصود از انجام فعلی، رفع فعل نیست. به همین سبب هم هیچ‌گاه راه مشخص و غیرشخصی در ذهن افراد برای رفع محدودیت و اعتراض به‌صورت کلی وجود ندارد؛ گرچه جامعه و شرایط زمانه‌ی آن، الگووار، که خاصیت تجمع و گروه است، افراد را به‌سوی نوع مشخصی از واکنش ترغیب می‌کند؛ در هر صورت حتی با فشار جامعه هم نیات درونی و وابسته به اعتراض مسته‌بندی‌ها ی متعددی را در سطح درونی ایجاد می‌کنند. با بررسی

گذشته و تاریخ، به نظر می‌رسد راه گریزی از نوعی خشونت در میدان نظر و عمل نسبت به بن‌بست

زندانی زمان بیش‌تری را پشت میله‌ها گذرانده باشد، به همان اندازه آزادی را مقدس‌تر می‌شمارد؛ گرچه در پی اثبات منطقی یا غیرمنطقی بودن آن نیستیم و مثال‌های نقض هم احتمالاً فراوان‌اند، لیکن تلاش داریم رابطه‌ی مستقیمی بین مدت محرومیت (بن‌بست گفت‌وگو)

از حقی که فرمی ذاتی در اندیشه‌ی فرد یا جمع دارد و خشم ناشی از کوشش در جهت ایده‌دستیابی به آزادی ایجاد کنیم؛ پلی که خشمی کور را نسبت به محروم‌کننده توجیه و درک می‌کند، اما هرگز تقدیسش نخواهد کرد. هر شخص با روشی مخصوص خود که زاینده‌ی زمان او و تجربه‌های تاریخی یا زیسته‌ی اوست،

در برابر امر محدودکننده ایستادگی می‌کند. نکته‌ی اساسی این است که بپذیریم الگوها کاملاً قراردادی

محمد رضا مزینانی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی



مفهوم «دیروز ابدی» فردریش شیلر، نمایش‌نامه‌نویس آلمانی، که بر اندیشه قهرمانش والنشتاین مستولی شده است، احتمالاً سکوی مناسبی برای آغاز باشد. به معنای روشن آن سنت، امری همواره زنده است. این‌که کمی پا را فراتر گذاشت و اعتراض را گونه‌ای از سنت در ماهیت وجود انسان دانست، ممکن است چندان بی‌راه نباشد. این وجود بی‌درپی، در پی نابودی محدودیت‌های خویش در هر شکلی از آن بوده است. گیل‌گمش به دنبال حیات جاودان در اعتراض به حیات فانی‌اش، قیام عدالت‌خواهانه‌ی کاوه در برابر ضحاک، تعویض صورت‌های مکرر پروتئوس در جهت گریختن از پاسخ به سوالات مردمان هم‌زمانش و... به‌شکلی اثبات می‌کند که اعتراض، عمری به اندازه‌ی انسان و حتی بیش از آن دارد (هستی و شیطان).

در همین راستا است که فرزندان یک خانواده، به‌ویژه در این باب خانواده‌های مستبد، در نهایت افزون از دو راه نخواهند داشت؛ یا بر این سلطه اعتراض خواهند کرد و عواقبش را می‌پذیرند یا برای ابد می‌گریزند. حال این سوال که چرا بنا به دلایلی اعتراض‌ها گاهی همزاد تراژدی‌ها می‌شوند (کلمه‌ی تراژدی را در این لحظه خشن در نظر بگیرید؛ چه سرنوشتی سعادتمند و چه سرانجامی غالباً نگون‌بختانه)، باید جوابش را در یک بن‌بست گفت‌وگو ارزیابی کرد. مقصود این است که چون انسان راهی معمول برای شکستن محدودیت پیش و رو و شکایت به وضعیت حاضر از جنبه‌های اخلاقی، قانونی و... نمی‌یابد، به این امر قدسی، یعنی بازخواست، که می‌تواند خشونت‌بار هم باشد روی می‌آورد؛ در حالی که محیط مورد انتقاد، بنا به دلایل ارزشی، آرمانی، عقیدتی و... تن به همان امر، البته با تعریفی که از آن دارد، نمی‌دهد. به اندازه‌ای که



یک عضو کمیسیون امور داخلی کشور و شوراها در مجلس با تاکید بر این که «انقلاب اسلامی محصول اجتماعات مردمی است» گفت: اگر به مردم اعتنا نکرده و مطالبات آن‌ها را نادیده بگیریم نتیجه این خواهد شد که غرب مردم ما را در دست خود بگیرد و ما تنها تکیه‌گاه استحکام قدرت جمهوری اسلامی را از دست خواهیم داد. احمد علی‌رضاییگی با اشاره به ضرورت فراهم کردن بستر قانونی مناسب برای شنیده شدن صدای اعتراضات مردم، بیان کرد: قانون اساسی ما یک قانون مترقی و پیشرفته است. اصل ۲۷ قانون اساسی اجتماعات را آزاد تلقی کرده مگر این‌که مخل اسلام و یا مسلحانه باشد. در غیر این صورت ما هیچ گونه محدودیتی برای شکل‌گیری اجتماعات نمی‌توانیم قائل شویم. متأسفانه نوع نگرش ما نسبت به این بند از قانون اساسی در مقاطع مختلف دارای اشکال بوده و ایراد اساسی نیز به مجلس وارد است. ادامه خبر را می‌توانید از طریق اسکن کیوآر کد درج‌شده بخوانید.



هنر در نکوهش قدرت

> ادامه از صفحه ۳

تصویر می‌کشند، هم‌چون «لئوناردو داوینچی» (Leonardo da Vinci) که توانست عمل‌کرد مذهبی کلیسای آن زمان را زیر سوال ببرد، به‌گونه‌ای که تا قرن‌ها کسی به اعتراضش پی نبرد(اشاره به تابلوی شام آخر).

از نقاشی، مادر هنرهای تجسمی که بگذریم؛ نقش پرنس اعتراضی کاریکاتور را نمی‌توان نادیده گرفت. در واقع کاریکاتور به دو دلیل؛ یکی به‌خاطر دیده‌شدن در نشریات و دیگر به‌خاطر صراحت بیان، توانسته قوی‌ترین سلاح در برابر جریان ظلم باشد، از آمریکای جنوبی گرفته تا خاورمیانه.

«ناجی‌العلی» (Naji al-Ali) را به خاطر بیاوریم که با آثار تاثیرگذارش، توانست از مظلومیت فلسطینیان حمایت کرده و در این راه به شهادت برسد.

هنر گرافیک نیز هم‌چون کاریکاتور، مثال‌های زیادی در تاریخ خود به‌همراه دارد که گاه به خیل آزادی‌خواهان پیوسته و گاه در صف ثناگویان قرار گرفته است.

پوستری با عنوان «می‌خواهم خارج شوم» (I Want Out) توانست نقش بزرگی در پایان‌دادن به جنگ ویتنام بازی کند. این اثر، نسخه‌ی تکمیلی پوستر معروف «من شما را برای ارتش آمریکا می‌خواهم» (I Want You For U.S. Army) اثر «مونتگومری» (James Montgomery) بود که پس از چنددهه انتشار یافت. شماره یک، پوستری برای قدرت حاکم و شماره دو، پوستری در برابر قدرت حاکم. اما در خلق پوسترهایی اعتراضی، نام یک طراح بزرگ در تاریخ گرافیک می‌درخشد؛ «جان هارتفیلد» (John Heartfield). اون یک‌تنه، چنان عرصه را بر هیتلر تنگ کرده بود که نامش در بالای لیست سیاه گشتاپو قرار داشت و این درست زمانی‌ست که پیشوا، اوج محبوبیت خود را تجربه می‌کرد؛ تا جایی که برخی از طراحان گرافیک، پوسترهایی مبنی بر ظهور دوباره‌ی مسیح از او خلق کرده بودند. همان‌گونه که در جریان انقلابات مردمی، یا به تعبیری «خروج»، طیفی از خود مردم اتحاد را بر هم می‌زنند، از میان هنرمندان نیز، افرادی با آثارشان مانعی برای جریان آزادی‌خواهی می‌شوند.

طراحان گرافیک ایران نیز، آثار بسیاری در میانه‌ی انقلاب ایران خلق کردند که پوسترهایی «برادران شیشه‌گران»^۱ از جمله تاثیرگذارترین آن‌ها بود.

در این‌جا اشاره‌ای کوتاه نیز به هنرهایی داشته باشم که با ابزاری به نام دوربین، واقعیات اجتماعی را ثبت و ضبط نموده و به‌نوعی تاریخ‌نگاری می‌کنند. «بهمن جلالی»^۲ از عکاسان پیشرو در روایات انقلاب ایران هستند. اساساً مستندسازی، هر آن‌چه هست را نمایش می‌دهد، اما هنرمند گاهی با زاویه‌ی نگاه خود، توانسته زیرکانه مواضع خود را بیان کند.

در نتیجه‌ی این مجال کوتاه باید گفت؛ آن‌چه در ظاهر به نظر می‌رسد، جریانات حاکم با صرف سرمایه‌های فراوان و با اتکا به علوم سیاسی و نظامی، اهداف خود را به پیش می‌برند و هنر در این میان ذره‌ای هم به حساب نمی‌آید. اما باید گفت این دیدگاه عمیقی نیست و برعکس، هنر گاهی چنان ابزاری می‌شود که هزاران تانک و مسلسل توانایی مقابله با آن را نداشته باشد. جادوی هنر، تسخیر ناخودآگاه انسان‌هاست و پاشنه‌ی آشیل آن، محبوبیت است؛ همان عاملی که باعث نفوذ در قلب‌ها می‌شود. جریانات قدرت با ناتوانی در کسب محبوبیت، سعی می‌کنند از راه خود هنر وارد شده و مقبولیت‌شان را از طریق هنرهای سفارشی به هنرمندان وابسته به‌دست بیاورند، که البته چون از دل بر نیاید، لاجرم بر دل نیز ننشیند.

۱. مشتاق علی‌شاه، عارف و موسیقی‌دان، که چهارمین سیم سه‌تار به نام اوست، در سال ۱۲۰۶ هجری قمری سنگسار شد. ۲٪ هنرمند فلسطینی‌الاصل که آثار سیاسی و شاعرانه‌اش، شهرت بسیاری برایش به همراه داشته است. ۳٪ هنرمند ایرانی ساکن نیویورک که در آثارش به حمایت از زنان می‌پردازد. ۴٪ هنرمند صرب، که شهرتش به‌واسطه هنر اجراست. ۵٪ هنرمند چینی‌الاصل که از هنرهای سنتی چین برای بیان دموکراسی استفاده می‌کند. ۶٪ هنرمند گرافیتی (دیوارنگاری اعتراضی) و فعال سیاسی، که هویتی ناشناخته دارد. ۷٪ نام دهکده‌ای در اسپانیا که در سال ۱۹۳۷ توسط آلمان نازی بمباران شد. ۸٪ نام اثری که تیرباران مردم مادرید توسط سربازان ناپلئون در اوایل قرن ۱۹ را نشان می‌دهد. ۹٪ مشهورترین کاریکاتوریست جهان عرب (فلسطینی‌الاصل) که در سال ۱۹۸۷ در لندن به قتل رسید. ۱۰٪ طراح گرافیک آلمانی مکتب فوتوماژ که با طراحی پوسترها و روی جلد مجلات، به دشمن شماره یک حزب نازی بدل شد و ناچار به فرار از آلمان شد. ۱۱٪ برادران شیشه‌گران (کوروبش - بهزاد - اسماعیل). ۱۲٪ عکاس سرشناس ایرانی که نقش عمده‌ای در ثبت وقایع انقلاب و دفاع مقدس ایفا کرد.

هنر به مثابه واژه‌ی؛

شکارچیان در برف



حانییه عامل

کارشناسی علم اطلاعات و دانش‌شناسی ۱۴۰۰

الزام خلق زیبایی نیست که از مفهوم هنر، هنر می‌سازد. هنر تجربه است، هنر روایت است، هنر تقسیم عمل است، هنر شرح محنت است و احتمالاً واگویی‌ی شادی.

و آن‌چه که هنر و هنرمند را ارزشمندتر از پیش می‌سازد، سر برآوردن سنبل داد و دادگری از عنفوان هجوم بیداد است؛ آن‌چه که اذهان را به تفکر وا دارد و دربارهی جایگاه وجودی‌شان به اندیشه بنشانند. بذر تردید را به عقاید کهنه و مهجور بکار و میوه‌ی راستین بصیرت و روشن‌گری را به عمل بیاورد.

باری یک هنرمند می‌تواند با خلق آثار بس ساده و انتخاب سوزهای بی‌ادعا و بی‌تکلف، اما با مرارت فراوان به‌جای سوزهای بدیع و پرطمطراق و درست در تقابل با رنسانسی‌های مدعی در فلورانس ایتالیا، آفریدگار نمادی شکوهناک از بیداری هنرمند می‌تواند



روایتی از یک هنرمند خیابانی؛

بنکسی، گرافیتی و هنر سیاسی



شادی اسعدی

کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی

بر هنر شهری (Urban Art) بر جای گذاشته است. جولای ۲۰۱۹، بنکسی در رقابت با لئوناردو داوینچی و پابلو پیکاسو، به‌عنوان محبوب‌ترین نقاشی بریتانیا برگزیده شد. او که آثارش را در سطح جهان در خیابان‌ها و بر روی دیوارها و پل‌های متعددی می‌توان یافت؛ در آمیزه‌های از هنر و طنز سیاه، دیدگاه‌های سیاسی خود را در مورد مسائل و رویدادهای روز دنیا به نمایش در می‌آورد.



بنکسی سال ۲۰۰۵ به فلسطین رفت تا با آفرینش آثار بسیاری هم‌چون «مداخله ناخواسته» (Unwelcome Intervention) اعتراض خود را نسبت به بیدادگری‌های اسرائیل ابراز کند. این دیوارنگاری مشهور، شکافی را بر روی دیوار جدایی نشان می‌دهد که چشم‌انداز ساحلی دل‌انگیزی در پس آن پیداست؛ کنایه از بهشتی که در جای دیگری‌ست و در حقیقت اعتراض بنکسی نسبت به وجود دیوار است که مانع خروج فلسطینی‌ها از خاک خود می‌شود. هم‌چنین در اثر دیگری، دخترکی در حال بازرسی بدنی سربازی‌ست؛ که تلویحاً به بازرسی‌های بی‌وقفه‌ی سربازان اسرائیلی بر روی اشخاص غیرنظامی اشاره دارد و بنکسی با معکوس نشان‌دادن واقعیت سعی در محکومیت این تفتیش‌های هرروزه و سیستماتیک دارد.

چه در غزه و چه در دیگر نواحی فلسطین، بنکسی در نهایت به هدف خود رسید؛ در عرض چندین ساعت موفق شد ویرانه‌های این سرزمین‌ها و تیره‌روزی مردمان‌شان را به دنیا نشان دهد؛ تصاویری که شاید هیچ‌کس



آفریننده‌ی معجون گرم و گیرایی از تلفیق طنز فرهنگی و اجتماعی باشد؛ و در عین حال هم آثارش منبع درجه یکی از مردم‌شناسی، جغرافیا، آداب و رسوم و فرهنگ و درد مردمان باشد. هنر می‌تواند آینده‌ی تمام‌نمای جنبش‌های اصلاحی و دادخواهانه‌ی فردای پیش‌رو و آثار و آراء متفکران پیشین و پسین باشد و از خود شعر بزیاید و فرهنگ.

فریاد حق‌خواهی و نجوای کرکننده‌ی آن‌چه که رهایی از قیدوبندها نامیده می‌شود، خواهان هنر و ظرافت عرضه و بیان مختص به خود است؛ تا با تسریع وصول آن‌چه که هدف و مقصد نهایی‌ست از شدت سرکوب ویران‌گری خود بکاهد و پیروزی را رقم بزند.

باید با تکیه به هنر به سردی برفی که می‌بارد، با گرمای روشنی‌بخش خورشید، غلبه کرد و نور را به تاریکی چیرگی بخشید و ریشه‌های ظلم را در برابر عدل خشکاند.

هنر قدرت است و ظرافت و تندگی؛ و اعتراض، بیان عقیده‌ی مخالف با آن‌چه در جریان است و در منسب قدرت.

آمیزش این دو در دست‌های ماهر و زبان‌های قادر و اندیشه‌های کامل عصیان روشنی و ظفرمندی‌ست که گاهی نان می‌شود در سفره‌ای، عدل می‌شود در دادگاهی، آزادی می‌شود در زندانی، اقبال می‌شود در خانه‌ای و لیخند می‌شود بر لبان آدم‌های زیادی.

«به دشمن نمایم هنر هرچه هست

ز مردی و پیروزی و زور دست»

پروین اعتصامی

علاقه‌ای به دیدن‌شان نداشته باشد؛ و این آن‌چیزی بود که بنکسی را برای مبارزه به حرکت وا می‌داشت.

حالا لااقل می‌دانیم که بنکسی از اشراف یا خانواده‌ای مرفه نیست؛ او عضوی از طبقه‌ی فرودست جامعه است و همین مسئله باعث شده عده‌ای او را الگویی قرار دهند که قدرت را از طبقه‌ی برخوردار پس گرفته است؛ چراکه هنر، ابزاری بود تنها در دسترس ثروتمندان. او همان‌طور که توجه و علاقه‌ی آدم‌های زیادی را به سمت هنر خیابانی جلب کرد، این توانایی را دارد که هنر را به یک جریان متداول فکری و فرهنگی تبدیل کند. بنکسی از سبک هنری دیوارنگاری، که قدمت آن به مصر باستان برمی‌گردد، استفاده می‌کند تا دولت‌ها را به سخره بگیرد، رهبران‌شان را زیر سوال ببرد و با آدم‌های بیش‌تری از سرمایه‌داری، جنگ، صلح، فردگرایی، فقر، ریاکاری و... سخن بگوید.

با وجود این‌که بنکسی متهم به تخریب اموال عمومی و با انتقاداتی روبه‌رو می‌شود؛ اما پر واضح است که هنرش بر جوامع جهانی تأثیر می‌گذارد و در خصوص مسائل سیاسی و اجتماعی روشن‌گری و افشاگری می‌کند. او نشان داد که مجریان قدرت بیش‌تر مشغول تمیز نگه‌داشتن در و دیوار خیابان‌ها هستند، تا حفظ امنیت مردمان‌شان؛ کودکان در اغلب آثار او حضور دارند؛ که این پیام را می‌رساند که آن‌ها زیست اجتماعی دارند و از سنین پایین یاد می‌گیرند در مورد مسائل جاری اظهار نظر کنند. هم‌چنین آزادی بیان به‌عنوان ابزاری قدرتمند، نقش پرنرگی در آثار بنکسی دارد و هنر او صدای همه‌ی انسان‌هاست؛ چراکه ثابت می‌کند هیچ‌گاه برای خلق هنر به مثابه اعتراض و ابراز عقیده دیر نیست.





@vaghayeh1389



جدیدترین اخبار و رویدادها در کانال تلگرام سازمان دانشجویان:

@sdjdm

به‌روایت آتش زیر خاکستر بصیرترین قشر؛

«آزادی ما در گرو پختگی ماست»



مهم‌ترین تجلی جنبش‌های سوسیالیستی در کشورهای اروپایی رخداد یا اعتراضات سال ۱۹۶۸ فرانسه بود که در آن دانشجویان با ۱۰ میلیون کارگر و بدون رهبر همراه شدند.



اعتراضات میدان تیان‌آن‌من به مجموعه تظاهرات اعتراضی در میدان تیان‌آن‌من شهر پکن، جمهوری خلق چین، اطلاق می‌شود که در ۵ ژوئن سال ۱۹۸۹ به رهبری دانشجویان رخ داد. آن‌ها در این واقعه به ناپایداری اقتصادی چین و سرکوب‌های حزب کمونیست و فساد دولتی اعتراض کردند.



طلیحه‌ی ابلاغ بخش‌نامه‌ی نژادپرستانه‌ی دولت آفریقای جنوبی که تحصیل به زبان انگلیسی را فقط برای سفیدپوستان و تحصیل به زبان آفریقایی را فقط برای سیاه‌پوستان بیان می‌داشت، جنبش دانشجویی سال ۱۹۷۶ آفریقای جنوبی را منجر شد که با سرکوب شدید پلیس مواجه شد، اما ادامه یافت؛ تا آن‌که پس از سال‌ها مبارزه دانشجویان با رهبری نلسون ماندلا در سال ۱۹۹۱ به نتیجه رسید.



مجموعه‌ی اعتراضات دانشجویان چکسلواکی به مناسبت روز دانشجو در ۱۷ نوامبر سال ۱۹۸۹ در شهر پراگ روی داد؛ که از آن با عنوان «انقلاب مخملی» نیز یاد می‌شود. این واقعه سبب زبانه‌کشیدن آتش زیرخاکستر نارضایتی ضدکمونیستی شد.



صبح پاییزی و نسبتاً سوزناک روز ۱۳ آبان سال ۱۳۵۷ درحالی‌که دانش‌آموزان قرار بر تعطیلی مدارسشان گذاشته بودند، به سمت دانشگاه تهران حرکت کردند تا تجدید پیمانی کنند با آن‌چه که به یقین آن را حق می‌پنداشتند. آن‌ها فریاد بر می‌آوردند و رساتر از همیشه سهم خود را از دادخواهی طلب می‌کردند. عقربه‌ها هرچه بیش‌تر به پیش می‌رفت بر سوز هوا و انجماد قلب آن روز می‌افزود، تا آن‌که عقربه‌ها در ساعت ۱۱ بعد از ظهر ایستاد، ایستاد و در خاطره‌ی خود نجوای حزن‌انگیز در خون غلتیدن ایمان راستین تعدادی از دانش‌آموزان و دانشجویان را برای همیشه ثبت کرد.



خروش موج اعتراضات علیه سیاست‌های آمریکا در وهله‌ای ابتدا از عمق دل خود آن کشور جوشید. از بنیادی‌ترین لایه‌ی مدنیت و گستره‌ی آگاهی، یعنی از «سازمان دانشجویان برای جامعه دموکراتیک»؛ و به مسائلی نظیر تبعیض نژادی علیه سیاه‌پوستان و سیاست‌های جنگ‌طلبانه در ویتنام و دخالت‌های آمریکای جنوبی، سرسختانه غرید. تا آن‌جا که این استمرار در ایستادگی سبب زبانه کشیدن آتش خشم دولت‌مردان شده و با سرکوب شدید پلیس و دست‌گیری دانشجویان ادامه یافت.